

نقش خواسته در تعیین صلاحیت

توجیه و نقد رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ دیوان عالی کشور (۱۳۸۳/۰۹/۱۰)

فیض اله قاندى^۱

چکیده

خواسته دعوا، از مهم‌ترین جهات موضوعی و یکی از سه رکن دعواست. بر اساس اصل تسلط طرفین بر جهات موضوعی دعوا و اصل آزادی گزینش صورت خواسته، دادرس مدنی تابع خواسته خواهان است. تشخیص صلاحیت مرجع رسیدگی در هر دعوایی، اگرچه امری حکمی و در اختیار دادرس است، لیکن مطابق قاعده «صلاحیت دادگاه تابع خواسته است»، دادرس، صلاحیت مرجع رسیدگی را در چارچوب خواسته خواهان باید تعیین کند. این موضوع، در رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، تحت عبارت «دادگاه دعوا را فقط بانوجه به صورتی که مدعی برای آنان قایل است مورد رسیدگی قرار می‌دهد»، به خوبی منعکس شده است. اما با توجه به این که قانون‌گذار در تعیین صلاحیت مرجع رسیدگی، ملاکهای متعدد و مختلفی را به کار برده است، صرف توجه به خواسته خواهان، در تعیین صلاحیت، ممکن است جریان رسیدگی را دچار مشکل کند، بنابر این باید کلیه معیارهای قانون‌گذار مورد توجه قرار گیرد. رأی وحدت رویه یاد شده از لحاظ تعیین صلاحیت مرجع رسیدگی، دارای نکات مثبت و منفی است که در این نوشتار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: خواسته دعوا، جهات موضوعی، آزادی گزینش خواسته، تشخیص صلاحیت، معیار تعیین صلاحیت، توصیف دعوا

مقدمه

در برخی از آراء قضایی می‌خوانیم «دادگاه تابع خواسته است»، یا به صورت جزئی تر، «صلاحیت دادگاه تابع خواسته است». به درستی باید این گونه باشد، زیرا، خواسته، پایگاه و مرکز ثقل دعوا را تشکیل می‌دهد و مسائل دیگر دعوا اعم از صلاحیت مرجع رسیدگی، نوع خواسته (مالی یا غیر مالی)، میزان هزینه دادرسی، ادله اثبات دعوا، قابلیت تجدید نظر یا فرجام خواهی حول محور خواسته دعوا می‌چرخد. شاید در نگاه اول ارتباط برخی موضوعات، به عنوان مثال: ادله اثبات دعوا، با خواسته بعید به نظر برسد، اما با اندکی دقت می‌توان دریافت، ارتباط این دو به قدری نزدیک و تنگاتنگ است که اگر دلایل ارائه شده در اثبات خواسته مؤثر نباشد، دلیل محسوب نمی‌شود.

بر اساس اصل آزادی گزینش صورت خواسته در امور مدنی، خواهان خواسته را به صورتی که می‌خواهد، تعیین می‌کند. بنابراین، صلاحیت دادگاه نیز تابع خواسته‌ای است که خواهان تعیین می‌کند. با عنایت به این که خواسته دعوا در تعیین صلاحیت نقش کلیدی دارد. محور بحث این نوشتار، نقد رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور از باب صلاحیت مرجع رسیدگی است. پرسشهای متعددی در این زمینه به ذهن می‌رسد، از جمله این که، معیار تعیین صلاحیت در رأی وحدت رویه چیست؟ (بند ۱)، مبنای صدور رأی وحدت رویه چیست؟ (بند ۲)، رأی وحدت رویه الهام بخش چه اصلی است؟ (بند ۳)، آیا تعیین صلاحیت، صرفاً بر اساس خواسته خواهان کافی است؟ ملاک قانون‌گذار در تعیین صلاحیت چیست؟ (بند ۴)، آیا رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ با لوازم عقلی دعوا، تعارض دارد؟ (بند ۵)، آیا دادگاه در تعیین صلاحیت می‌تواند خواسته یا موضوع دعوا را توصیف کند؟ (بند ۶)، در این مقاله پس از گزارش پرونده، در صدد پاسخ گویی به پرسشهای مذکور هستیم.

گزارش پرونده:

الف - حسب محتویات پرونده کلاسه ۱۴/۱۱۰۰ شعبه پنجم دیوان عالی کشور، معاون حقوقی و قضایی گمرک شهید رجائی در تاریخ ۲۸/۳/۱۳۸۱ به طرفیت شرکت ... به خواسته مطالبه مبلغ ... اقامه دعوا کرده و توضیح داده است: خواننده به موجب اظهارنامه اجمالی پیوست، اقدام به تخلیه کالا در محوطه اسکله شهید رجائی بندرعباس کرده است که در بررسیهای به عمل آمده مشخص شده از مجموع کالای موضوع اظهارنامه مقادیری کالا کمتر بوده است لذا با عنایت به مفاد مواد ۳۹ و ۴۱ آیین نامه اجرایی قانون امورگمرکی به خواننده اعلام شده که ظرف مهلت مقرر نسبت به پرداخت جریمه متعلقه در مرحله اداری اقدام کند، نظر به این که خواننده از پرداخت جریمه استنکاف ورزیده است، به موجب ماده ۲۸ قانون امورگمرکی جریمه متعلقه به مبلغ ... محاسبه و اعلام می شود، خواهشمند است جریمه متعلقه را از اموال خواننده تأمین فرمایند. پس از ارجاع دادخواست به شعبه ۱۶ دادگاه عمومی بندرعباس، موضوع به موجب پرونده کلاسه ۵۵۴/۱۶/۸۰ دادنامه ۶۰۴ - ۹/۷/۱۳۸۱ را صادر کرده است: [«قانون امور گمرکی مقررات خاصی جهت وصول عوایدگمرکی و جرائم مربوطه مقرر کرده از جمله در ماده ۱۴ قانون مذکور عنوان می دارد: کالایی که ترخیص قطعی نشده وثیقه پرداخت کلیه وجوهی که به ورود قطعی تعلق می گیرد و سایر بدهیهای قطعی صاحب کالا ... می باشد و در ماده ۲۱ مقرر می دارد: چنانچه بین گمرک و اظهارکننده اختلاف حاصل شود، اظهارکننده با تودیع سپرده یا ضمانت نامه بانکی می تواند کالا را ترخیص کند و در بند ۱ ماده ۳۲ اشعار می دارد که چنانچه بعد از ترخیص نیز معلوم گردد حقوق مربوطه پرداخت نشده و کالا در اختیار صاحب کالا باشد فوراً توقیف می شود. النهایه، ماده ۵۱ مقرر داشته که کلیه اختلافات ناشی از اجرای مقررات گمرکی با کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی است. اجرای احکام کمیسیون نیز وفق تبصره ذیل ماده ۱۵ طبق آیین نامه نحوه اجرای وصول مالیاتهای مستقیم است. علی هذا این دادگاه قرار عدم صلاحیت به صلاحیت کمیسیون موصوف را صادر و اعلام می نماید ...»]. پرونده در اجرای ماده ۲۸ ق. آ. د. م به دیوان عالی کشور ارسال شده و به شعبه پنجم ارجاع و به موجب دادنامه شماره ۲۲۵-۱۲/۹/۱۳۸۱ و با تأیید قرار شماره ۶۰۲ - ۹/۷/۱۳۸۱ شعبه ۱۶ دادگاه عمومی بندرعباس، به صلاحیت کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی اظهارنظر شده است.

ب - برابر محتویات پرونده کلاسه ۹ / ۱۲۳۴ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور، گمرک شهید رجائی بندرعباس دادخواستی به طرفیت شرکت ... به خواسته مطالبه مبلغ ... تقدیم دادگاههای عمومی بندر عباس کرده و مدعی شده است که خوانده به موجب اظهارنامه مستند دعوا اقدام به تخلیه کالا در محوطه اسکله شهید رجائی بندرعباس کرده است که در بررسیهای به عمل آمده مشخص شده از مجموع کالای اظهار شده مقادیری کالا کسر بوده است، لذا با عنایت به مفاد ماده ۳۹ و ۴۱ آیین نامه اجرایی قانون امور گمرکی به خوانده اعلام شده ظرف مهلت مقرر نسبت به پرداخت جریمه در مرحله اداری اقدام کند. نظر به این که خوانده از پرداخت جریمه استنکاف ورزیده است، به موجب ماده ۲۸ قانون امور گمرکی جریمه متعلقه به میزان وجه خواسته احتساب و اعلام می شود. تقاضا دارد با لحاظ ماده ۵۱۵ ق. آ. د. م. جریمه متعلقه و هزینه های دادرسی را از اموال خوانده تأمین فرمایند، رسیدگی به شعبه ۱۶ دادگاه عمومی ارجاع شده و آن دادگاه با همان استدلال (بند الف) قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت رسیدگی کمیسیون موصوف صادر و پرونده در اجرای مقررات ماده ۲۸ ق. آ. د. م جهت تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور ارجاع شده است که به موجب دادنامه ۱۰۴-۲۴ / ۲ / ۱۳۸۲ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم شده است: [نظر به این که خوانسته خواهان مطالبه مبلغ ... جریمه ناشی از مقررات ماده ۲۸ قانون امور گمرکی می باشد که منصرف از شمول ماده ۵۱ همان قانون است، فلذا با توجه به این که دادگاه تابع عنوان خواسته می باشد، قرار عدم صلاحیت صادره از شعبه شانزدهم دادگاه عمومی بندر عباس مورد تأیید نبوده و فسخ می گردد و پرونده جهت ادامه رسیدگی به همان دادگاه صادرکننده قرار منسوخ مزبور ارسال می گردد].

به طوری که ملاحظه می شود از شعب ۵ و ۲۱ دیوان عالی کشور، در استنباط از مواد ۲۸ و ۵۱ قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات بعدی آرای مختلفی صادر شده است، به این توضیح که شعبه پنجم دیوان عالی کشور مطالبه جریمه موضوع ماده ۲۸ قانون امور گمرکی را در صلاحیت کمیسیون موضوع ماده ۵۱ همان قانون، ولی شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور آن را در صلاحیت دادگاه عمومی تشخیص داده است (اداره وحدت رویه، ۱۳۸۶: ۳۳۷-۳۴۲).

رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ - ۱۰/۰۹/۱۳۸۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

«به موجب اصل یک صد و پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است و تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است و طبق ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، صلاحیت دادگاههای دادگستری، در رسیدگی به دعاوی، عام است مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد. با این مقدمه و باتوجه به این که علی الاصول و برحسب مستفاد از ماده ۲ و بند ۵ ماده ۵۱ و بند ۳ ماده ۲۹۶ و شقوق ۱ و ۲ ماده ۴۲۶ قانون اخیرالذکر، دادگاهها در حدود خواسته خواهان به دعاوی رسیدگی می کنند به عبارت دیگر، دادگاه دعوا را فقط باتوجه به صورتی که مدعی برای آنان قایل است مورد رسیدگی قرار می دهد و در پرونده های مطروح، خواهان به خواسته مطالبه وجه ناشی از کسر کالا و صدور قرار تأمین خواسته اقامه دعوی کرده است که با این ترتیب موضوع از شمول ماده ۵۱ قانون امور گمرکی خارج می باشد، بنابراین رأی شماره ۲۱/۱۰۰ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور که با جهات و مبانی فوق الاشعار مطابقت دارد، به اکثریت آراء صحیح تشخیص می شود...»[۱].

۱- خواسته خواهان، معیار تعیین صلاحیت در رأی وحدت رویه

خواسته و موضوع دعوی اصلی به مفهوم اخص، حقی است که خواهان به خاطر وصول و دسترسی به آن، ناگزیر از تظلم و دادخواهی می شود (نهرینی، ۱۳۹۸: ۱۴۵). عبارت نه چندان معروف «دادگاه تابع خواسته است» را می توان قاعده ای کلی محسوب کرد و در تمام دعاوی مدنی آن را لازم الرعایه دانست. طبق این قاعده، خواسته، چارچوب صلاحیت و اقدامات دادگاه را تعیین می کند. یکی از حقوق دانان در این زمینه تصریح کرده اند که، تعیین خواسته، محدوده دادگاه را از حیث اموری که می تواند مورد حکم قرار دهد و همچنین میزان محکوم به، مشخص می کند و دادگاه را از ورود در موضوعات خارج از چارچوب خواسته و یا بیش از آن ممنوع می کند (شمس، ۱۳۸۱/۲: ۱۰۷ و ۳۶)، خواسته دعوا، ضمن این که حدود اختیارات دادگاه را تعیین می کند، بدو در تعیین صلاحیت نیز نقش بسزایی ایفا می کند. تشخیص صلاحیت مرجع رسیدگی در هر دعوایی، اگرچه امری حکمی و در اختیار دادرس همان مرجع در تاریخ تقدیم

دادخواست است (ماده ۲۶ ق. آ. د. م.^۱)، لیکن دادرس، صلاحیت مرجع رسیدگی را در چارچوب خواسته خواهان باید تعیین کند (جعفری ندوشن و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۶۰). در نتیجه با توجه به اهمیت خواسته، می‌توان به عنوان یک قاعده کلی، همسو و هماهنگ با برخی از آرای قضایی گفت: «صلاحیت دادگاه تابع خواسته خواهان است» (دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۰۹۱۰۷۰۱۹۳۳ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۱۶ شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور).^۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ مورخ ۱۰ آذر ۱۳۸۳ در این زمینه به صراحت اعلام داشته است: «... دادگاهها در حدود خواسته خواهان به دعاوی رسیدگی می‌کنند، به عبارت دیگر، دادگاه دعوا را فقط باتوجه به صورتی که مدعی برای آنان قایل است مورد رسیدگی قرار می‌دهد و در پرونده‌های مطروح، خواهان به خواسته مطالبه وجه ناشی از کسر کالا و صدور قرار تأمین خواسته اقامه دعوا کرده است که با این ترتیب موضوع از شمول ماده ۵۱ قانون امور گمرکی خارج است...». رأی یادشده ضمن تأکید بر قاعده فوق، الهام بخش اصل «آزادی گزینش صورت خواسته» است که در بند (۳) به این موضوع می‌پردازیم.

ممکن است، با توجه به عبارت ترکیبی «صورت اختلاف» (اعم از موضوع و سبب دعوا) مندرج در ماده ۳۷۶ ق. آ. د. م این چنین برداشت شود، کلمه «صورت» مذکور در رأی وحدت رویه ۶۷۰ دلالت بر این دارد که بر اساس خواسته و سبب دعوا، تعیین صلاحیت شده است. اما به نظر می‌رسد، این برداشت صحیح نباشد، زیرا، اولاً کلیه مستندات قانونی رأی وحدت رویه مربوط به درخواست و خواسته دعواست. مستندات مربوط به سبب (جهت) دعوا، موضوع بند ۴ ماده ۵۱ و بند ۴ ماده ۲۹۶ ق. آ. د. م (شمس، ۱۳۸۵: ۲/۴۷)، مورد استناد قرار نگرفته است. ثانیاً عبارت «دادگاهها در حدود خواسته خواهان به دعاوی رسیدگی می‌کنند به عبارت دیگر، دادگاه دعوا را فقط با توجه به صورتی که مدعی برای آنان قایل است مورد رسیدگی قرار می‌دهد»؛ دو قسمت است. قسمت دوم پس از عبارت ترکیبی، «به عبارت دیگر»، باید از لحاظ معنا و مفهوم، بیان‌کننده مضمون قسمت نخست باشد. چون در قسمت اول صرفاً «خواسته خواهان» آمده است،

۱. به جای «قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹».

۲. در برخی از آرای قضایی می‌خوانیم «صلاحیت دادگاه تابع عنوان و خواسته دعواست» (دادنامه شماره ۴۲۲/۳ مورخ: ۷۲/۷/۲۵ شعبه سوم دیوان عالی کشور) و یا «صلاحیت دادگاه تابع عنوان خواسته است» (دادنامه شماره ۱۰۴-۲۴/۲/۱۳۸۲ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور)، ولی عنوان خواسته که جزو لاینفک خواسته است، در بعضی مواقع برای تعیین صلاحیت کافی نیست. مثلاً در دعاوی «مطالبه طلب به مبلغ فلان مقدار»، «مطالبه طلب» عنوان خواسته است، اما در این‌جا میزان طلب نقش تعیین‌کننده دارد (بند الف و ج ماده ۹ قانون شوراها خل اختلاف). بنابراین بهتر است قاعده را به شکل کلی‌تر و بدون اضافه کردن کلمه‌ای به صورت زیر بیان کنیم: «صلاحیت دادگاه تابع خواسته است».

نمی‌توان کلمه «صورت» مذکور در قسمت دوم را اعم از خواسته و سبب دانست. ثالثاً با توجه به گزارش پرونده، سبب دعوای منتهی به صدور رأی وحدت رویه، «جریمه کسری کالا» است. این موضوع، با توجه به ماده ۵۱ قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۵۰ (قانون حاکم در زمان صدور رأی وحدت رویه) و ماده ۱۴۴ قانون امور گمرکی مصوب سال ۱۳۹۰، اختلاف گمرکی محسوب می‌شود و باید در کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین، کلمه «صورت» در رأی وحدت رویه به معنای لغوی، یعنی؛ شکل، ظاهر، صورت واقع، کیفیت و چگونگی (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۵۰۸۰ و ۱۵۰۸۱)، به کار رفته است.

۲- مبنای رأی وحدت رویه در تعیین صلاحیت

پرسش مهمی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که چرا در رأی وحدت رویه، دعوا به صورتی که خواهان قائل شده (خواسته خواهان) ملاک صدور رأی، قرار گرفته است؟ مطابق اصل ابتکار عمل خصوصی، آغاز و پایان رسیدگی به دعوای مدنی بجز صدور رأی، مبتنی بر ابتکار عمل اصحاب دعواست و مطابق اصل تسلط طرفین بر قلمرو امور موضوعی دعوا، هر اقدامی که در راستای طرح و تبیین ادعا در دادرسی انجام می‌شود اعم از بیان موضوعات و اثبات آنها، تغییر دعوا و سبب آن، اصلاح، افزایش و کاهش خواسته، در اختیار و تسلط طرفین اختلاف قرارداد (غمامی و محسنی، ۱۳۹۶: ۹۶). با عنایت به اصل حاکمیت اراده، اصل بر تسلط طرفین دعوا بر امور موضوعی است و دادرس حق دخالت در این حوزه را ندارد (جعفری ندوشن و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۷۰). هر چند امروزه تفکیک و تمایز سنتی میان تمسک به حکم و موضوع، بدان معنا که حکم در اختیار دادرس و موضوع از آن طرفین است و هیچ یک در حوزه معین شده دیگری نمی‌توانند دخالت کنند، تعدیل شده است (محسنی، ۱۳۹۲: ۱۱۱ و ۱۱۳؛ پور طهماسبی فرد و محسنی، ۱۳۹۴: ۵۶؛ غمامی و اشراقی آرانی، ۱۳۸۹: ۲۷۶). خواسته دعوا، یکی از مهم‌ترین جهات موضوعی دعواست. دادرس مدنی مأخوذ به خواسته خواهان است و باید نقیاً یا اثباتاً در خصوص آن اظهارنظر کند. امر یاد شده به قاعده منع تغییر خواسته، منع تعدی از خواسته و منع تقریط از خواسته خلاصه می‌شود.^۱

۱. از اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی می‌توان سه قاعده استخراج کرد: اول. قاعده ابتکار عمل اصحاب دعوا در شروع و پایان دعوای مدنی. دوم. قاعده اختصاص امور موضوعی به اصحاب دعوا و امور حکمی به دادرس و سوم. قاعده منع تعدی و تقریط از خواسته و تغییر آن (پوراستاد، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

۳- رأی وحدت رویه، الهام بخش اصل آزادی گزینش صورت خواسته

هنگام نوشتن دادخواست یا درخواست، خواهان آزاد است که دعوا را به صورتی که می‌خواهد طرح کند. برابر رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ مورخ ۱۰ آذر ۱۳۸۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صورتی که خواهان انتخاب کرده، ملاک تعیین صلاحیت است. در این رأی می‌خوانیم: «دادگاه دعوا را فقط با توجه به صورتی که مدعی برای آنان قابل است مورد رسیدگی قرار می‌دهد». از این عبارت می‌توان اصل «آزادی گزینش صورت خواسته در امور مدنی» را به دست آورد، بدان معنا که دادخواهان الزامی ندارند که خواسته‌های خود را در عناوین از پیش معین شده قانونی تنظیم و طرح کنند و در این کار آزادند. اصل مذکور، در جایی پیش بینی نشده، ولی از مقصود قانون گذار در بند ۳ ماده ۵۱ ق.آ.د.م که مقرر داشته: «تعیین خواسته و بهای آن...» به روشنی قابل استنباط است که خواهان در این کار آزاد است (محسنی، ۱۳۹۷: ۴۰۶ و ۴۰۴). آزادی گزینش صورت خواسته، آزادی گزینش «عنوان» خواسته را نیز در بر می‌گیرد. عنوان خواسته یا در معنایی عامتر^۱، عنوان دعوا، جزء لاینفک خواسته است. زیرا هر چند عنوان دعوا بدون لحاظ خواسته قابل تصور است ولی خواسته دعوا بدون در نظر گرفتن عنوان قابل تصور نیست. برای مثال؛ در عبارت «خلع ید از شش‌دانگ یک قطعه باغ به پلاک ثبتی ...»، خلع ید، عنوان دعواست و کل عبارت یاد شده، خواسته را تشکیل می‌دهد. بر اساس عنوان خواسته، دعاوی دسته بندی می‌شوند. در مقام مقایسه، در دعاوی کیفری صرف اعلام موضوع شکایت برای رسیدگی کافی است و توصیف عمل مجرمانه یا همان تعیین عنوان مجرمانه با مقام قضایی است و هرگاه یک مرجع در توصیف رفتار مجرمانه اشتباه کند، مرجع بالاتر می‌تواند عنوان صحیح قانونی آن را تعیین کند (ماده ۲۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲). اما در دعاوی مدنی انتخاب نام دعوا از جانب خواهان الزامی است و اقامه دعوا لزوماً با تعیین عنوان مناسب آن توأم است (صفیان و مقدادی، ۱۴۰۰: ۲۰۹).

عنوان خواسته، به عنوان جزئی از خواسته و موضوع دعوا، رکن دعوا محسوب می‌شود و هر دعوایی تا قبل از کامل شدن ارکان آن، قابلیت استماع ندارد (هرمزی، ۱۳۹۲: ۱۴ و ۱۷).

۱. موضوع دعوا، علی‌الاصول، عامتر از خواسته است. مطابق ماده ۴ آیین دادرسی مدنی فرانسه: «موضوع دعوا را ادعاهای متقابل طرفین معین می‌کند. این ادعاها در سند آغازگر رسیدگی و لوائح دفاعی مشخص می‌شوند ...» (محسنی، ۱۳۹۳: ۸۰).

خواهان با اقامه دعوای مدنی؛ صدور حکم بر اساس خواسته را طلب می‌کند و بدون خواسته، طلب صدور حکم بی‌معنی است. از این رو مطابق بند ۳ ماده ۵۱، بند ۲ ماده ۵۳ و ماده ۵۴ ق. آ. د. م شرط لازم برای به جریان افتادن دعوا، تعیین خواسته است و خواسته نیز با عنوان معنا می‌یابد، عدم تعیین عنوان دعوا سبب ابهام در خواسته می‌شود و خواسته مبهم اساساً نمی‌تواند موضوع حکم قرار گیرد. اگر از عبارت «خلع ید از شش‌دانگ یک قطعه باغ»، عنوان خواسته، یعنی عبارت «خلع ید» را حذف کنیم بخش باقی‌مانده، خالی از هر طلب و درخواست می‌شود و در نتیجه دادگاه نمی‌تواند به لحاظ ماهیتی، راجع به آن حکم صادر کند. اگر چنین دعوایی اتفاقاً به صدور حکم منتهی شود، حکم قابلیت اجرا پیدا نمی‌کند (ماده ۳ قانون اجرای احکام مدنی). لزوم تعیین عنوان دعوا، طبع و جوهر دعوای مدنی، حصری نبودن شمار دعوای، اصل تسلط طرفین بر جهات موضوعی دعوا و اصل قابلیت استماع دعوای، مؤید اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوای مدنی است. علی‌الأصول هرکس دعوا اقامه می‌کند، انتخاب نام دعوا که جزء لایتجزای خواسته است با خود اوست و دادرس جز در موارد مصرح قانونی (مانند دعوای رفع تصرف عدوانی)، نمی‌تواند عنوان انتخابی خواهان را نپذیرد و یا عنوان دیگری جای‌گزین آن کند (صفیان و مقدادی، ۱۴۰۰: ۲۲۹). صلاحیت دادگاه‌ها در رسیدگی به دعوای مدنی براساس خواسته دعوا مشخص می‌شود و خواهان می‌تواند با رعایت شرایط قانونی با تعیین خواسته با عنوان مناسب، دعوای خود را در صلاحیت یک مرجع قضایی قرار داده و از صلاحیت مرجع دیگر خارج نماید (شمس، ۱/۱۳۸۵: ۳۲۹؛ ایمانیان بیگدلی، ۱۳۹۱: ۱۹).

۴- رأی وحدت رویه ۶۷۰ و تعارض آن با لوازم عقلی دعوا

در بسیاری از دعوای ممکن است بنابر اراده ضمنی خواهان یا به حکم عقل یا قانون، امور دیگری نیز بر دعوای خواهان مترتب شود و برحسب اثبات آن‌چه به صورت خواسته صریحاً ذکر شده است، این لوازم نیز اثبات شوند. آن‌چه برحسب اراده ضمنی خواهان شکل می‌گیرد، خواسته ضمنی اوست و آن‌چه برحسب طبیعت دعوا یا حکم قانون بر خواسته مترتب می‌شود، لوازم عقلی دعوا محسوب می‌شود. دادگاه ملزم به رسیدگی درباره موضوع دعواست؛ موضوع دعوا نیز معنایی عام‌تر از خواسته دارد و علاوه بر عبارت مندرج در ستون خواسته دادخواست؛ کلیه لوازم عقلی

آن را هم در بر می‌گیرد. ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده و مواد ۱۴۲ و ۲۲۱ ق. آ. د. م و هم چنین مواد ۳۹، ۱۳۴ و ۱۳۷ قانون اجرای احکام مدنی دلالت بر این مطلب دارد که خواسته، لوازم عقلی خود را ثابت می‌کند و بدون آن که این موضوعات جزو خواسته قرار بگیرد؛ دادگاه ملزم است نسبت به این امور نیز رسیدگی و حکم صادر کند. قاعده این است: خواسته‌ای که ثابت یا نفی می‌شود، جز در موارد استثنایی، لوازم عقلی خود را نیز برحسب مورد اثبات یا نفی می‌کند (هرمزی، و نکاپو، ۱۳۹۹: ۴۴، ۴۵ و ۴۹). در رأی شماره ۳۷۵۳ مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۲۴ هیات عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور آمده است: گرچه دعوی اداره اوقاف نامبرده «صورتاً» اعتراض به تقاضای ثبت است، لیکن دادگاه ضمن صدور حکم بر ابطال تقاضای ثبت، الزام متصرفان را به رفع ید از موقوفه و تحویل آن به اوقاف که خواسته ضمنی او بوده، رأی داده است و احتیاجی به تصریح درخواست رفع ید در دادخواست نیست.

خواسته ضمنی اصطلاحی است بر گرفته از رأی یاد شده (پورطهماسبی فرد و محسنی، ۱۳۹۴: ۶۳). این رأی دلالت دارد بر این که دادگاه نباید به صورت و ظاهر دعوا یا به خواسته صریح و اصلی اکتفا کند، بلکه باید بررسی کند، هدف‌خواهان از اقامه دعوا چیست؟ در صورت تحقق شرایط خواسته ضمنی، صدور حکم در مورد آن، صدور حکم به بیش از خواسته (بند ۲ ماده ۴۲۶ ق. آ. د. م) نیست (برای ملاحظه شرایط، رجوع شود به: پورطهماسبی فرد و محسنی، ۱۳۹۴: ۶۵). دادگاه برای رسیدگی به خواسته ضمنی و لوازم عقلی باید صلاحیت داشته باشد. این امر زمانی رخ می‌دهد که در تعیین صلاحیت، صورت خواسته با سایر ملاکهای قانونی در تعیین صلاحیت، مورد توجه قرار گیرد، در غیر این صورت، همانند مطالبه جریمه ناشی از کسری کالا، موضوع در مرجعی (دادگاه حقوقی) مورد رسیدگی قرار می‌گیرد که صلاحیت رسیدگی به ماهیت واقعی دعوا (اختلاف گمرکی) ندارد.

۵- عدم کفایت معیار خواسته در تعیین صلاحیت

قانون گذار در تفکیک و تعیین صلاحیت مراجع رسیدگی، ملاک و معیارهای متعددی از جمله، عنوان خواسته و سبب دعوا (ماده ۱۸ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱)، عنوان و میزان خواسته، و سبب دعوا (مواد ۹ و ۱۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴)، نوع رابطه

طرفین، مانند اختلافات فردی کارگر و کارفرما که از اجرای قانون کار ناشی شده باشد (ماده ۱۵۷ قانون کار مصوب ۱۳۶۹)، خواسته و میزان آن (اصلاح سن بیش از پنج سال، موضوع ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها مصوب ۱۳۶۷/۱۱/۱۲، اصلاح سن کمتر از پنج سال، رأی وحدت رویه شماره ۵۹۹ - ۱۳/ ۴/ ۱۳۷۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور)، اختلافات گمرکی (تشخیص تعرفه، ارزش کالا، جریمه‌ها به غیر از موارد قاچاق گمرکی، قوه قهریه (فورس ماژور) و مقررات گمرکی موضوع ماده ۱۴۴ قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۹۰)، نوع فعالیت حرفه‌ای اشخاص (ماده ۳۶ قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۴)، ختم جریان ثبتی (ماده یک قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب ۱۳۵۷)، و غیره به کار برده است.

یکی از ملاکهای مهم در تعیین صلاحیت مرجع رسیدگی اعم از ذاتی و نسبی، سبب دعواست^۱ و می‌توان گفت: تعیین صلاحیت دادگاه تابع تعیین خواسته و سبب آن است (نهرینی، ۱۳۹۸/ ۲: ۱۰۲). به عنوان مثال، مطالبه وجه در نگاه اول خواسته ساده‌ای است که به ظاهر حکایت از صلاحیت ذاتی دادگاه عمومی (حقوقی) دارد، در حالی که با توجه به سبب خواسته؛ حسب مورد، دادگاه خانواده (بند ۶ و ۷ ماده ۴ قانون حمایت خانواده)، هیأت تشخیص و هیأت حل اختلاف موضوع ماده ۱۵۷ قانون کار، دادگاه اصل چهل و نهم قانون اساسی (قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و آیین‌نامه نحوه رسیدگی به پرونده‌های موضوع اصل ۴۹ قانون اساسی) و دادگاه عمومی حقوقی صلاحیت ذاتی رسیدگی دارند (ماده ۱۰ ق. آ. د. م). در مثال مزبور، سبب دعوا به همراه خواسته است که صلاحیت دادگاه را برای رسیدگی به دعوای یاد شده تعیین می‌کند (نهرینی، ۱۳۹۸/ ۲: ۱۷۳ و ۱۷۴). سبب دعوا در صلاحیت نسبی نیز نقش تعیین کننده دارد. چنانچه دعوای فوق، مربوط به دعوای بازرگانی باشد، دادگاه محل اقامت خوانده، محل انعقاد عقد یا قرارداد و یا محل انجام تعهد صالح به رسیدگی است (مواد ۱۱ و ۱۳ ق. آ. د. م). چنانچه مربوط به اجرت‌المثل مال غیرمنقول باشد، دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صلاحیت رسیدگی دارد (رأی وحدت رویه شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵).

برای تشخیص صلاحیت ذاتی، باید صنف، نوع و درجه مراجع رسیدگی مورد توجه قرار گیرد.

۱. برای ملاحظه مفهوم سبب رجوع شود: شمس، ۱۳۸۵/ ۲: ۴۷-۴۸.

تعیین صلاحیت مراجع قضاوتی عمومی از هر صنف با توجه به نوع و ماهیت آنها، علی الاصول در مقرراتی پیش بینی می شود که ناظر به سازمان قضاوتی است. در خصوص مراجع استثنایی، قانون گذار، علی الاصول این دسته از مراجع را در مقرراتی پیش بینی کرده که حق اصلی و شرایط و حدود آن را تعیین می کند. با مراجعه به قانون تعیین کننده، مرجع صالح رسیدگی مشخص می شود (شمس، ۱/۱۳۸۵: ۳۷۷-۳۸۲). با توجه به این که در تعیین صلاحیت، ملاکهای متعددی در قوانین مختلف، به کار رفته است، بنابر این، توجه به خواسته شرط لازم است اما کافی نیست. علاوه بر خواسته، هر آنچه در تعیین صلاحیت ملاک قانون گذار است اعم از سبب و غیره، باید مد نظر قرار گیرد؛ در غیر این صورت، احتمال دارد برای اصحاب دعوا و مرجع رسیدگی مشکل ایجاد کند. برای مثال، چنانچه در پرونده های موضوع رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ خوانده در دفاع، مدعی شود گمرک در محاسبه کسری کالا اشتباه کرده است، و اختلاف گمرکی رخ دهد. دادگاه حقوقی صلاحیت ورود به ماهیت قضیه را ندارد. این ایراد در رأی وحدت رویه شماره ۸۲۹ مورخ ۱۶/۱۲/۱۴۰۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز به صورت محسوس تر وجود دارد.^۱

گاهی اوقات عدم دقت مراجع رسیدگی، به خواسته دعوا و صلاحیت مرجع رسیدگی؛ باعث صدور آراء مختلف و متهاافت از مراجع مختلف می شود. برای مثال در خصوص الزام به فروش خانه های سازمانی موضوع ماده ۸ قانون سامان دهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن مصوب ۱۳۸۷ با اصلاحات بعدی، دادگاه حقوقی و دیوان عدالت اداری، حتی در برخی مواقع که طرفین دعوا،

۱. علی رغم این که مهر می تواند از اموال شخص ثالث تعیین شود (ماده ۱۱۰۰ قانون مدنی)، مطابق رأی وحدت رویه مزبور، دعوی زوجه به طرفیت متعهد ثالث مبنی بر «الزام به تنظیم سند رسمی مال غیر منقول موضوع مهریه» که زوج طرف دعوا نیست، از صلاحیت دادگاه خانواده، خارج و در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار دارد. بر این اساس، چنانچه زوجه به طرفیت پدر زوج (ثالث) برای مطالبه مهریه در دادگاه حقوقی، دعوا اقامه کند و خوانده مدعی باشد عقد نکاحی که به موجب آن مهر تعیین شده، باطل است، دادگاه حقوقی صلاحیت رسیدگی به ادعای بطلان نکاح را ندارد، از سوی دیگر دعوی بطلان نکاح قائم به شخص است، با حضور زوج، پدر وی نمی تواند دعوی بطلان نکاح را طرح کند، اگر زوج نیز با پدر خود هم عقیده نباشد و با علی رغم بطلان نکاح، تمایل به اقامه دعوا نداشته باشد، حتی با صدور قرار اناطه نیز مشکل خوانده حل نمی شود، لاجرم دادگاه حقوقی بدون توجه به دفاع خوانده، رأی صادر می کند. اگر در رأی وحدت رویه، دادگاه خانواده صالح به رسیدگی شناخته می شد، و چنین دعوی در دادگاه خانواده طرح شود، و پدر زوج (خوانده)، مدعی بطلان نکاح باشد، دادگاه خانواده چون صلاحیت دارد، با توجه به دفاع خوانده، بدون تقدیم دادخواست بطلان نکاح، مستند به ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م به موضوع رسیدگی و اظهار نظر می کند.

خواسته و سبب آن یکسان است، هر دو، خود را صالح به رسیدگی دانسته‌اند و اقدام به صدور رأی ماهوی کرده‌اند.^۱ درحالی که دقت در خواسته مزبور، گویای این امر است که خواسته مطروح، از صلاحیت احصا شده دیوان عدالت اداری خارج و در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار دارد.

۶- نقش توصیف خواسته در تعیین صلاحیت مرجع رسیدگی

در مورد امکان توصیف^۲ خواسته (موضوع دعوا) برای تشخیص مرجع صالح به رسیدگی، چند دیدگاه کلی وجود دارد: اول- صلاحیت دادگاهها در رسیدگی به دعاوی تابع خواسته دعواست. دادگاه ملزم به کشف مقصود واقعی خواهان نیست. بر اساس این دیدگاه اگر خواهان دعاوی به خواسته مطالبه وجه ناشی از کسری کالا و صدور قرار تأمین خواسته اموالی که در گمرک توقیف شده طرح کند، موضوع در صلاحیت دادگاه عمومی قرار دارد و از صلاحیت مرجع خاص پیش‌بینی شده در ماده ۱۴۴ قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۹۰ خارج است^۳ (رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور).

دوم - برای تشخیص و تعیین صلاحیت مرجع رسیدگی، باید ماهیت واقعی دعوا مشخص شود. برای رسیدن به این منظور و مقصود، در صورت لزوم، مرجع رسیدگی به توصیف خواسته و دعوا می‌پردازد. آراء متعددی وجود دارد که تمایل رویه قضایی را به پذیرش این نظر و عمل بر مبنای آن نشان می‌دهد (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۳: ۲۴۰-۲۴۲).^۴

۱. دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۳۸۱۰۱۰۰۶۳۰ مورخ ۱۳۹۹-۶-۱ شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرکرد و دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۳۸۱۰۱۰۰۶۳۰ مورخ ۱۴۰۱-۱۱-۴ شعبه ششم و دادنامه ۹۱۰۹۹۷۳۸۱۰۱۰۰۶۳۰ صادر شده در پرونده کلاسه ۹۸۰۹۹۷۰۹۵۶۱۰۱۶۷۶ و دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۹۵۶۱۰۱۶۷۶ شعبه اول، دادگاه تجدید نظر استان چهارمحال و بختیاری و دادنامه شماره ۱۳۹۸-۸-۱۷ شعبه ۴ تجدید نظر دیوان عدالت اداری.

۲. منظور از توصیف، تعیین ماهیت حقوقی هر پدیده با توجه به عناصر تشکیل دهنده آن است (هرمزی، ۱۳۹۵: ۶۵۲-۶۵۳) و توصیف مقدم بر اعمال قاعده و قانون است (الماسی، ۱۳۹۰: ۱۰۳).

۳. این ماده جایگزین ماده ۵۱ قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۵۰ شده است.

۴. اول- هرگاه مقصود خواهان از درخواست تصحیح نام والدین در شناسنامه خود در حقیقت دعاوی نسب باشد رسیدگی در صلاحیت دادگاه خانواده قرار دارد (رأی شماره ۸۳ مورخ ۱۳۷۲-۲-۲۶ شعبه ۱۸ دیوان عالی کشور).

دوم- در هر مورد که شخصی با تمایل خود بخواهد نام خانوادگی اش را تغییر دهد موضوع در صلاحیت اداره ثبت احوال است (رأی شماره ۴۹۰ مورخ ۱۳۷۲-۸-۱۶ شعبه سوم دیوان عالی کشور). اما هرگاه با بحث نسب یا تکالیفی همچون خدمت وظیفه ارتباط یابند

سوم- باید بین اعمال حقوقی و وقایع حقوقی تفکیک قایل شد. در اعمال حقوقی، عقود و ایقاعات معین به سبب این که دارای قالب و احکام مشخص در قانون هستند، در صورتی که از سوی اصحاب دعوا توصیف نشدند و یا اشتباه توصیف شوند، دادگاه مجاز به توصیف مناسب دعوا نیست. در مورد عقود و ایقاعات نامعین به سبب این که در قانون برای آنها قالب و احکام خاصی پیش بینی نشده، عدم توصیف یا توصیف اشتباه اصحاب دعوا مانع از رسیدگی نیست؛ خواهان تنها مکلف است امور موضوعی ایجاد شده را ادعا و اثبات کند. دادگاه نیز از بین موضوعات ارائه شده توصیف متناسب را انتخاب و براساس آن تعیین صلاحیت خواهد کرد. وقایع حقوقی برخلاف اعمال حقوقی در صورتی که از سوی اصحاب دعوا توصیف نشوند و یا به اشتباه توصیف شوند، دادگاه می تواند با توجه به امور موضوعی و سببهای ادعا شده، توصیف مورد نظر خود را ارائه و بر اساس آنها به رسیدگی ماهوی اقدام کند (الهی و دیگران، ۱۴۰۰: ۵۱ و ۵۵).

چنانچه دادگاه مجاز به توصیف دعوا نباشد، در برخی موارد که ماهیت اعمال حقوقی به هم نزدیک است و تشخیص آنها کار حقوقی دقیق و ظریفی را می طلبد، دعوا به بن بست می رسد و خواهان نگون بخت باید دعاوی متعدد با صرف وقت بسیار و تحمل هزینه دادرسی مضاعف اقامه کند، شاید به نتیجه برسد. برای مثال خواهان، عقد موضوع اختلاف را معاوضه توصیف

در صلاحیت مرجع قضایی است (رای شماره ۱۶۱ مورخ ۲۸-۳-۱۳۷۳ شعبه ۱۸ دیوان عالی کشور و رأی شماره ۲۲۹ مورخ ۲۵/۸/۱۳۷۱ شعبه سوم دیوان عالی کشور). به طور کلی در هر مورد که میان اداره ذی ربط و شخص ذی نفع در مورد ماهیت اقدام مورد درخواست و توصیف آن اختلاف باشد، موضوع عمل اداری محسوب نشده و توصیف آن از حیث تشخیص مرجع صالح با دادگاه صالح است (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۲۴۲-۲۴۱).

سوم- به موجب دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۵۲۰ مورخ ۸-۱۲-۱۳۹۱ شعبه سوم دیوان عالی کشور؛ ملاک صلاحیت دادگاهها در رسیدگی به دعاوی، عنوان خواسته است. اگر از دعوا چنین برآید که منظور از خواسته مذکور در دادخواست امر دیگری بوده که در صلاحیت مرجعی غیر از دادگاه است، دادگاه باید ابتدا توضیحات لازم را در مورد خواسته اخذ کند و متعاقب تشخیص خواسته مورد نظر، اقدام به صدور قرار عدم صلاحیت یا غیر آن نماید.

چهارم- برابر دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۸۳۰۰۶۱۵ مورخ ۳-۱۲-۱۳۹۲ شعبه ۲۳ دیوان عالی کشور، در دعاوی تنفیذ قرارداد عادی، چنانچه نوع قرارداد ادعایی خواهان (بیع)، از سوی دادگاه مورد قبول نباشد اما محتوای قرارداد، بیانگر عقد مشروع دیگری (هبه) باشد، تنفیذ عقد بر مبنای اراده و محتوای واقعی قرارداد صورت می گیرد.

پنجم- به موجب دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۸۰۲۵۹۵۰۰۰۲۷ مورخ ۱۵-۷-۱۳۹۴ شعبه ۵۰ دادگاه تجدید نظر استان تهران: خواسته ابطال شناسنامه در فرضی مطرح می شود که خواهان مدعی عدم تعلق شناسنامه به خود باشد. بنابراین در صورتی که خواهان قبول دارد، شناسنامه به او تعلق دارد و تنها متقاضی اصلاح آن از جهت تاریخ تولد است، خواسته وی اصلاح شناسنامه از حیث تاریخ تولد است.

کند و دادرس آن عقد را بیع توصیف کند، دعوای خواهان محکوم به شکست است. مجدداً خواهان همان عقد را بیع توصیف کند و پرونده به دادرس دیگری ارجاع شود و دادرس جدید، عقد را معاوضه و یا عقد دیگری توصیف کند، در این صورت نیز دعوای وی با شکست روبه رو می‌شود. چه بسا در دعوای مزبور به جای قرار، حکم به بطلان دعوا صادر شود و حق او به طور قطع تضییع شود. به نظر می‌رسد در مواردی که خواهان تعمد ندارد، بلکه با تحلیل حقوقی خود، توصیف نادرست ارائه می‌دهد، دادگاه می‌تواند توصیف خود را در چارچوب خواسته خواهان انجام دهد، و می‌توان گفت: خواسته‌ای را که خواهان از دادگاه می‌خواهد، امری موضوعی است؛ و تعیین جایگاه و یافتن عنوان صحیح آن در میان قواعد حقوقی، با توجه به عناصر تشکیل دهنده دعوا، امر حکمی محسوب شده و از اختیارات دادرس به حساب می‌آید.^۱ در این زمینه، فرقی بین عقد معین و غیره نیست. برخی از آرای قضایی مؤید این نظر است.^۲ هر کدام از مراجع رسیدگی (اعم از بدوی و تجدید نظر) می‌تواند توصیف مستقل از مرجع دیگر داشته باشد (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۲۴۱-۲۴۲). قانون‌گذار در ماده ۲۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری به این موضوع تصریح کرده است. اما هرگاه خواهان در توصیف خود تعمد دارد و می‌خواهد به آثار حقوقی مورد نظر خود برسد، برای مثال عقد مورد اختلاف را «صلح» می‌نامد، برای این که از آثار و احکام عقد «هبه» بگریزد، دادگاه نمی‌تواند توصیف خواهان را تغییر دهد، چون خواهان می‌خواهد به آثار حقوقی عقد مورد نظر برسد. در این موارد دادگاه مأخوذ به توصیف خواهان است. پذیرفتن توصیف خواهان، الزاماً به معنای صدور حکم به نفع خواهان نیست.

۱. یکی از حقوق‌دانان در رابطه با توصیف سبب می‌نویسد: قاضی در تعیین سبب یا اسباب دعوا دخالتی ندارد، اما توصیف اسباب به عهده قاضی است، زیرا قضاوت به عهده و به تشخیص قاضی است و اوست که باید قاعده قابل اعمال را تعیین کند. بنابراین قاضی برای تعیین قاعده قابل اعمال، باید سبب یا اسبابی را که طرفین برای اثبات ادعای خود به آن استناد کرده‌اند، توصیف کند. حتی اگر سبب دعوا با توصیف تغییر کند (هرمزی، ۱۳۹۵: ۶۵۲-۶۵۳).

۲. براساس دادنامه شماره ۰۷۲۱-۱۱-۱۱-۱۳۹۳ شعبه ۲۳ دیوان عالی کشور، چنانچه خواهان دعوای ابطال «هبه» نامه مطرح کرده باشد، دادگاه می‌تواند فراتر از توصیف خواهان، احرار کند که منظور ابطال «وقف» بوده است و توصیف حقوقی وقف را بر آن بار کند.

نتیجه

بر اساس اصل تسلط طرفین بر جهات موضوعی دعوا، اصل آزادی گزینش صورت خواسته و قاعده منع تغییر خواسته، منع تعدی از خواسته و منع تفریط از خواسته، دادرس مدنی تابع خواسته دعواست، تشخیص صلاحیت مرجع رسیدگی در هر دعوایی، اگرچه امری حکمی و در اختیار دادرس است، لیکن مطابق قاعده «صلاحیت دادگاه تابع خواسته است»، دادرس، صلاحیت مرجع رسیدگی را فقط در چارچوب خواسته، به صورتی که خواهان تعیین کرده باشد، باید تعیین کند. این موضوع، در رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مورد تصریح واقع شده است. قانون گذار در تفکیک و تعیین صلاحیت مراجع رسیدگی، ملاک و معیارهای متعددی از جمله عنوان خواسته، میزان خواسته، سبب دعوا، نوع رابطه شغلی و فعالیت حرفه‌ای اشخاص و غیره به کار برده است. بنابراین، برای جلوگیری از تشتت آرا، سردرگمی اصحاب دعوا و مراجع رسیدگی؛ و احترام به خواسته خواهان و رعایت اصول دادرسی؛ علاوه بر خواسته، هر آنچه در تعیین صلاحیت، ملاک قانون گذار است باید مد نظر قرار گیرد. در مواردی که خواهان تعمد ندارد، بلکه با تحلیل حقوقی خود، توصیف نادرست از خواسته ارائه می‌دهد، دادگاه می‌تواند توصیف خود را در چارچوب خواسته خواهان انجام دهد، فرقی بین عقد معین و غیره نیست. اما هرگاه خواهان در توصیف خود تعمد دارد و می‌خواهد به آثار حقوقی مورد نظر خود برسد، در این موارد دادگاه مأخوذ به توصیف خواهان است، هر چند نتیجه رسیدگی ممکن است به ضرر خواهان باشد.

منابع

کتاب

۱. اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات هیأت عمومی دیوان عالی کشور (۱۳۸۶)، مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال، ۱۳۸۳ چاپ اول، تهران: دیوان عالی کشور، اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات.
۲. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی (جلد اول)، چاپ اول، تهران: میزان.
۳. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی (۱۳۹۳)، آیین دادرسی مدنی (جلد دوم)، چاپ اول، تهران: دور اندیشان.
۴. الماسی، نجادعلی (۱۳۹۰)، حقوق بین الملل خصوصی، چاپ یازدهم، تهران: میزان.
۵. ایمانیان بیدگلی، اعظم (۱۳۹۱)، مالکیت خواهان بر دعوای مدنی، چاپ اول، تهران: جنگل.
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، جلد دهم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، تهران: دراک.
۸. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: دراک.
۹. غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی فراملی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۰. محسنی، حسن (۱۳۹۲)، اداره جریان دادرسی مدنی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۱. محسنی، حسن (۱۳۹۳)، آیین دادرسی مدنی فرانسه- جلد اول (برگردان و پژوهش)، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۲. نهرینی، فریدون (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی: جلد دوم؛ فرآیند دادرسی و صدور رأی، چاپ اول، تهران: گنج دانش.
۱۳. مقالات
۱۴. الهی، سراج الدین؛ عباسی، عادل؛ محمدرضا پور اوزان، بابک (۱۴۰۰)، «ارتباط سبب دعوا با توصیف خواسته و نقش آن در جریان دادرسی مدنی»، فصلنامه علمی فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال چهاردهم، شماره ۳.
۱۵. پور استاد، مجید (۱۳۸۷)، «اصل حاکمیت اصحاب دعوا مدنی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳.
۱۶. پورطهماسبی فرد، محمد و محسنی، حسن (۱۳۸۴)، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، دوره ۲۱، شماره ۱۹۰.
۱۷. جعفری ندوشن، علی اکبر؛ صمدی، مرتضی؛ مختاری چهاربری، علی (۱۴۰۰)، «آثار تفکیک امور حکمی از امور موضوعی در دادرسی اسلامی»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۱۳، شماره ۲۵.

۱۸. غمامی، مجید و اشراقی آرانی، مجتبی (۱۳۸۹)، «فواید عملی و نظری تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۴.
۱۹. صفیان، سعید و مقدادی، محمد مهدی (۱۴۰۰)، «اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوای مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۳.
۲۰. محسنی، حسن (۱۳۹۷)، «تصرفات دادخواهان در دعا و دادرسی»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۹، شماره ۱.
۲۱. هرمزی، خیرالله (۱۳۹۲)، «تغییر عناصر دعا: شرحی بر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی»، مجله پژوهش حقوق خصوصی، سال دوم، شماره سوم.
۲۲. هرمزی، خیرالله (۱۳۹۵)، «تغییر نحوه دعا در دادرسی مدنی»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۶، شماره ۴.
۲۳. هرمزی، خیرالله و تکاپو، سید فریدالدین (۱۳۹۹)، «لوازم عقلی»، پژوهش حقوق خصوصی، دوره نهم، شماره ۳۲.

**The Role of Relief in Determining Jurisdiction
Justification and Critique of Binding Precedent Decision No. 670
Rendered by the Supreme Court (November 30, 2004)**

Feyzollah Ghaedi¹

Abstract

Relief of a claim is one of the most important subjective grounds and one of the three elements of a lawsuit. Based on the principle of the control of the parties over the subjective grounds of a dispute and the principle of freedom of choosing the relief, the civil judge is subject to the relief sought by the claimant. Although determining the jurisdiction of the hearing authority in any lawsuit is a matter of law and at the discretion of the judge, but according to the rule of "the jurisdiction of the court is subject to the relief sought," the judge must determine the jurisdiction of the hearing authority within the framework of the relief sought by the claimant. This issue is well reflected in the binding precedent decision number 670 of the General Board of the Supreme Court, under the phrase "The court will consider the claim only according to the way the plaintiff considers it". However, due to the fact that the legislator has used many and different criteria in determining the jurisdiction of the judicial authority, simply paying attention to the relief sought by a claimant in determining jurisdiction may cause problems in the proceedings.

Therefore, all the criteria codified by the legislator should be taken into consideration. In terms of determining the jurisdiction of the judicial authority, the binding precedent decision has both positive and negative points, which are examined in this article.

Keywords: *Relief of a claim, factual grounds, freedom to choose the relief sought, recognition of jurisdiction, criteria for determining jurisdiction, description of the lawsuit*

1 . Retired judge, Senior attorney at law, and university lecturer^{*} (Email:fghaedi@ut.ac.ir)